

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ



چهل داستان انقلاب اسلامی

چهل سال پیروزی انقلاب اسلامی ایران

بن جاهد
گنجینه وارث
resisar
مقاومت

دی و بهمن ۱۳۹۷
گروه هنرهای تجسمی
بنیاد فرهنگی روایت فتح

بنیاد فرهنگ روایت فتح





چهارمین سال پیوسته از انقلاب اسلامی ایران

بن جابجا
گنجینه وارث
resisar
مقاومت

دی و بهمن ۱۳۹۷
گروه هنرهای تجسمی
بنیاد فرهنگی روایت فتح

بنیاد فرهنگ و آیین



داستان شماره ۱

کار انقلابی

دکترای الهیات داشت؛ دروس حوزوی هم خوانده بود. بر جامعه شناسی و روانشناسی و فقه و فلسفه و ادبیات هم مسلط بود. به قول آقا مهمترین ویژگی اش کار زیاد و مفید و بدون تظاهر بود. آیت الله خامنه ای می گفت: «کم حرفی و پر کاری و صبر باهنر به همه مان درس می داد.» کم حرفی و پر کاری...



چهارمین سال پیوسته انقلاب اسلامی ایران

بن جابه
خستینواره
resisar
مقاومنا

دی و بهمن ۱۳۹۷
گروه هنرهای تجسمی
بنیاد فرهنگی روایت فتح

بنیاد فرهنگ و آیین



داستان شماره ۲

کار انقلابی

پر کاری اش خیلی ها را به تعجب وا داشته بود.
می گفتند که اینقدر کار نکنید، به فکر خودتان هم
باشید، خسته می شوید ...
می گفت: «من هرگز خستگی را ملاقات نخواهم
کرد»
باهنر می گفت: کار انقلاب با نشستن جلو نمی رود



چهارمین سال پیروزی انقلاب اسلامی ایران

بن جبهه
گنجینه وارث
resisar
مقاومت

دی و بهمن ۱۳۹۷
گروه هنرهای تجسمی
بنیاد فرهنگی روایت فتح

بنیاد فرهنگ و تاریخ



داستان شماره ۳ تقویت انقلاب

استاد سالها از عدالت گفته و نوشته و درس داده تا رسیده به انقلاب و جشن های پیروزی.
خبر داده اند که دو نفر کمیته ای خلاف کرده اند. یکی می گوید حالا مساله مهمی هم نیست بزرگش نکنیم.

استاد چهره درهم می کشد و با عتابی عجیب می گوید: حتی اگر مجازات آنان اعدام باشد باید با همین نام کمیته ای اعدام شوند.
می گفت: مبارزه با ظالم و خطاکار در هر لباسی و جایگاهی تضعیف نظام نیست که تقویت انقلاب است.

بیخود نبود که وقتی شهید شد امام برایش گفت که مطهری پاره تن من بود.



داستان شماره ۴

وزیر انقلابی

قرار نیست که همه وزرای دنیا مثل هم باشند!
یکی هم می شود وزیر آموزش و پرورش ایران؛
«محمدجواد باهنر»
که برود بازدید از اداره یک شهر و در همان اداره
هم شب بخوابد.
می گفت: «روانداز من عباس است و بالش هم کفش
هایم. همین کافیست.»



چهارمین جشنواره بین‌المللی انقلاب اسلامی ایران

بنگاه
خبرنگاران
resisar
مقاومان

دی و بهمن ۱۳۹۷
گروه هنرهای تجسمی
بنیاد فرهنگی روایت فتح

بنیاد فرهنگ و آیین



داستان شماره ۵ آینده انقلاب

دورش را گرفته اند. هر کدام تیپ و ظاهری متفاوت دارند. یکی خط ریش چکمه ای گذاشته و آن یکی سه تیغ کرده با شلوار پاچه گشاد. دخترها هم پا به پای پسرها سوال می پرسند؛ از آن چادری سفت و محکم بگیر تا آن مانتویی امروزی. خیلی ها رفتارشان را تاب نمی آوردند و می گفتند روحانیت باید شأنش را حفظ کند اما مفتح می گفت: بین این جوانها احساس شعف می کنم. می گفت: حرکتی که ما شروع کرده ایم آینده اش دست این جوانهاست. مثل مرادش امام خمینی آینده انقلاب را می دید که بارها گفته بود جوانان نقطه امید و پاسدار این مکتب هستند.



داستان شماره ۶ کار انقلابی

یک زیرانداز معمولی و دو تا میز ساده و چند استکان نعلبکی و چندتایی هم رختخواب. کسی که وارد این اتاق با این وسایل می شد شاید باور نمی کرد، اتاق کار رئیس جمهور و نخست وزیر مملکت است. خیلی شبها خانه هم نمی آمدند؛ از خستگی همان جا خوابشان می برد... تا ۸ شهریور که با هم آسمانی شدند.





چهارمین سال پیوند انقلاب اسلامی ایران

بن جمان
کشتنوار
resisar
مقاومت

دی و بهمن ۱۳۹۷
گروه هنرهای تجسمی
بنیاد فرهنگی روایت فتح

بنیاد فرهنگ روایت فتح



داستان شماره ۷ رئیس جمهور انقلابی

جوان دو زانو نشسته روبه روی آیت الله و می گوید:
جوان قرقره فروش بودم، گاهی گرد و خاک آنها را
کشیف می کرد و من هم مجبور می شدم چند دور
نخ ها را ببرم تا مردم آنها را بخرند. حالا فهمیده ام
آن چند دور برگردن من مانده، چه کنم؟!
آیت الله خوانساری از مدت زمان کار جوان و سنش
می پرسد و جواب می گیرد.
رد مظالم را که می دهد خیالش راحت می شود.
رجایی بعدا هم در کسوت رئیس جمهور یک ملت
خیلی سعی کرد ظلم نکند حتی به اندازه نخ یک
قرقره.



داستان شماره ۸

بیت المال

هزینه موکت و نقاشی دفتر کار زیاد شد بود.
رجایی اعتراض کرد.
بعد هم گفت: مسئول این کار نصفش را می دهد و
خودم نصفش را...
تا ریالی از بیت المال خرج نشود!
حتی ریالی...



چهارمین سال پیوسته انتشار فصلنامه علمی ایران

بن جمان
گنجینه وارث
resisar
مقاومت

دی و بهمن ۱۳۹۷
گروه هنرهای تجسمی
بنیاد فرهنگی روایت فتح

بنیاد فرهنگ روایت فتح



داستان شماره ۹

نه به طاغوت

-سلام دایی جان
-سلام محمد! چه خبر؟
-خبر همین که گفته اند باید برای کار بروم شمال
-خوب! خیلی هم خوب
-پدرم با شما برای انتقال من تماس نگرفت؟
چرا! ولی اگر قرار بود ما از این توصیه ها بکنیم که
وزیر جمهوری اسلامی نمی شدیم. همان طاغوت
می ماند سرجایش!



چهارمین جشنواره ملی انقلاب اسلامی ایران

بن جمان
خشنوار
resisar
مقاومت

دی و بهمن ۱۳۹۷
گروه هنرهای تجسمی
بنیاد فرهنگی روایت فتح

بنیاد فرهنگ و آیین



داستان شماره ۱۰ رییس جمهور انقلابی

-آقای رییس جمهور! آقای رییس جمهور!
چندباری رجایی را این گونه خطاب کرد تا بلکه
شیرینی عنوان در کلامش بنشیند .
زن انتظار هر برخوردی را داشت جز برخورد تند
رجایی را!
-سرکار خانم! من اسم دارم، محمد علی رجایی،
اگر فکر می کنید یادتان می رود در یک دفترچه
یادداشت بنویسید، یادم نمی آید توی شناسنامه ام
کلمه رییس جمهور آمده باشد!
چهره زن دیدنی بود.



چهارمین سال پیوندی افتخارستانی ایران

بن جابه
گنبدواره
resisar
مقاومت

دی و بهمن ۱۳۹۷
گروه هنرهای تجسمی
بنیاد فرهنگی روایت فتح

بنیاد فرهنگ روایت فتح



داستان شماره ۱۱

نه به طاغوت

گوجه سبز نوبرانه برده بود اتاق رییس جمهور.
-گوجه سبز نوبرانه! حتما خیلی هم گران خریدی!
همه مردم هم می توانند از این میوه بخورند؟
این را که پرسید، هم سوال بود و هم جواب. منتظر
پاسخ منشی نماند و گفت:
-وقتی همه مردم قدرت خرید میوه نوبر ندارند از
گلوی من هم پایین نمی رود.



چهارمین سال پیوندی انقلاب اسلامی ایران

بن جبهه
گفتگو
resisar
مقاومت

دی و بهمن ۱۳۹۷
گروه هنرهای تجسمی
بنیاد فرهنگی روایت فتح

بنیاد فرهنگ روایت فتح



داستان شماره ۱۲

صبر انقلابی

امام گفته بود کسی حرفی نزند که اختلافات بیشتر شود.

رزمنده‌ها آمده بودند که قبل از جبهه رفتن نخست وزیر برایشان سخنرانی کند.

رفته بود بین شان و فقط نماز خوانده بود.

می گفت هر سخنی بگویم تعبیر به اختلاف می شود و این خلاف گفته امام است.

بنی صدر هم داشت جای دیگر سخنرانی می کرد؛
علیه رجایی!



چهارمین سال پیوسته انقلاب اسلامی ایران

روز جهانی
خبرنوازان
resisar
مقاومان

دی و بهمن ۱۳۹۷
گروه هنرهای تجسمی
بنیاد فرهنگی روایت فتح

بنیاد فرهنگ روایت فتح



داستان شماره ۱۳ مدیر انقلابی

«ضعف مرا به حساب انقلاب و مکتب من نگذارید»
همین جمله بالای سر میز کار رجایی با همه حرف
می زد... همین.



چهارمین جشنواره ملی انقلاب اسلامی ایران

بازار
خوبنوا
resisar
مقاومت

دی و بهمن ۱۳۹۷
گروه هنرهای تجسمی
بنیاد فرهنگی روایت فتح

بنیاد فرهنگ روایت فتح



داستان شماره ۱۴

جلسه انقلابی

- برای کار مهمی باید با جایی ارتباط برقرار کنم.
اجازه می دهید باقی جلسه بعد از کار مهم من
باشد؟!

- «حتماً برای آقای نخست وزیر کار مهمی پیش
آمده که باید تلفن بزند اما چه کسی؟»
سوالی بود که از نگاه افراد هم می شد آن را فهمید.
- الان دستگاه بی سیم الهی خبر از انجام فرضیه
ظهر و عصر داده .

جلسه آنقدر داغ شده بود که کسی صدای اذان را
نشنیده بود.

جلسه بعد از نماز چه برکتی داشت.



داستان شماره ۱۵

شناسنامه انقلاب

« پرونده همه پاک سازی شده‌ها دوباره باید بررسی شوند»

دستور وزیر صریح و روشن بود ولی چرایش را ...
یک نفر پرسید!

- یعنی می خواهید ضد انقلاب‌ها را دوباره
برگردانید؟!

نگاهی به سوال کننده انداخت و گفت:

- فکر می کنی از این پاک سازی شده‌ها چند
درصدشان اشتباهی اخراج شده اند؟
- شاید پنج درصد!

- پس ارزش بررسی دوباره پرونده‌ها را دارد. چون
جمهوری اسلامی آمده به همان پنج درصد هم
ظلم نشود.

مرد هنوز از در خارج نشده که وزیر صدایش می
زند،

- راستی! فرزند حتی اگر ناخلف هم باشد پدر نامش
را از شناسنامه حذف نمی کند.

جمهوری اسلامی پدر این ملت است...



داستان شماره ۱۶

مقلد امام

توهین به رجایی انگار نقل سخنرانی‌های بنی صدر شده!

این چندمین نفری است که آمده و می گوید:
- تا کی سکوت می کنید؟ بنی صدر کلی نقطه ضعف دارد به مردم بگویید، تا به شما توهین نکند! و این هم چندمین باری است که رجایی پاسخ می دهد:

- می دانی فرق من با بنی صدر در کجاست؟
- من مقلد امام هستم ولی بنی صدر نه. امام هم گفتند که سکوت کنید.



داستان شماره ۱۷

کار انقلابی

« هر کس رجایی را دوست دارد، برود »
همه از این حرف تعجب کرده اند
گفت: من مهمان دانشگاهم. کار خوبی نکردید که
برای استقبال به فرودگاه آمدید
و باز هم گفت: الان کار مردم زمین مانده و ناراحت
می شوند اگر بشنوند به خاطر من اینجا آمده اید؛
آنوقت فحشش می ماند برای من و شما.
- کار مردم از استقبال از من مهمتر است.





چهارمین سال پیروزی انقلاب اسلامی ایران

بن جلاله
کتابخانه
resisar
مقاومت

دی و بهمن ۱۳۹۷
گروه هنرهای تجسمی
بنیاد فرهنگی روایت فتح

بنیاد فرهنگ و آیین



داستان شماره ۱۸۵

اخلاق

جوان توی انفرادی روی سکویی که مثلا تخت خواب است خوابیده که با صدای درب گوشه چشمی می اندازد و پیرمرد را با آن عبا و عمامه مشکی می بیند که وارد سلول می شود.

هنوز ساعتی نگذشته که دست نوازش پیرمرد را روی سرش حس می کند:

- پسر نماز صبحت قضا نشود

- من کمونیستم پیرمرد

پیرمرد نه یکبار که مدام عذرخواهی می کند از اینکه جوان را از خواب بیدار کرده.

جوان چند روزی هم سلولی پیرمرد است. می گفت اخلاق دستغیب مرا آدم کرد. آدم که نه عاشق کرد؛ عاشق.

به قول میرزا اسماعیل دولابی ادمی در کوره اخلاق نرم می شود و صیقلی می شود.



داستان شماره ۱۹

بیت المال

آمده و می گوید: - دایی جان رفیق نزدیک من با ۶ بچه وضع مالی خوبی ندارد به فلانی نامه بنویسید تا به او زمین بدهند! دایی که انگار تلاش می کند خونسرد بماند آرام و متین می گوید:

- عزیزم! مردم جوانانشان را نداده اند که من بدون نوبت به دوست فامیل خودم زمین بدهم.
- ولی دایی این روال عادی است هر کسی آشنایی دارد...
دیگر آثار خونسردی را نمی توان در نگاه رجایی دید:

- خدا پدرت را بیمارزد. حالا که من از این کارها نمی کنم به قول تو وضع این است وای به حال روزی که رئیس جمهور از این کارها بکند، آنوقت همه، مملکت را بین خودشان تقسیم می کنند.



چهارمین سال پیوندی انقلاب اسلامی ایران

بن جمانه
کتابخانه
resisar
مقاومت

دی و بهمن ۱۳۹۷
گروه هنرهای تجسمی
بنیاد فرهنگی روایت فتح

بنیاد فرهنگ روایت فتح



داستان شماره ۲۰ راه انقلاب

عراقی بسته غذا و پتو را به خانم داد و گفت:
«آن خانه است که می بینی، در بزن و تحویل بده.»
خانم گفت: «مهدی جان اگر تو گیر بیفتی چه
کسی به این خانواده‌ها کمک می کند!؟»
مهدی که سرش را پایین انداخته بود زیر لب گفت:
«راه خدا هیچ وقت خالی از رهرو نمی ماند، مطمئن
باش.»



چهارمین شماره فصلنامه علمی-پژوهشی

بازار
فکر
resisar
فکر و آگاهی

دی و بهمن ۱۳۹۷
گروه هنرهای تجسمی
بنیاد فرهنگی روایت فتح

بنیاد فرهنگ و آگاهی



داستان شماره ۲۱ راه انقلاب

نشسته اند روبه روی امام تا موعظه شان کند
امام سرش را به زیر انداخته و شمرده می گوید:
-پشم گوسفند تا دور کمر این حیوان است هیچ
غروری نمی آورد اما نمی دانم چرا همین که پارچه
می شود و رنگی می گیرد و لباس و کت و شلوار
می شود و انسانها می پوشند این همه غرور می
آورد!

می گفت:

-نمی دانم به چه چیزی مغرور هستیم و این غرور
چه بدبختی است که به جان برخی از ما افتاده
است

آرام نگاهی به جمعیت می کند و با لحنی که کمی
هم بلند تر شده ادامه می دهد:
دلمان را به این چیزهای بی ارزش دنیا خوش
نکنیم.



داستان شماره ۲۲

از مردم

لباس‌های نشسته توی تشت جا خوش کرده‌اند.
همسر یکی از مسئولان، کنار لباس‌ها می‌نشیند و
به همسر امام می‌گوید: کارتان زیاد است. بگذارید
کمکتان کنم.
قدسی خانم دست خانم را می‌گیرد و بلند می‌کند.
- کار زیاد نیست. پودر لباس شویی نداریم. منتظر
کوپن دوره‌ی بعد هستیم.



چهارمین جشنواره بین‌المللی داستان‌نویسی ایران

زنجانه
گنجینه‌واره
resisar
مقاومنا

دی و بهمن ۱۳۹۷
گروه هنرهای تجسمی
بنیاد فرهنگی روایت فتح

بنیاد فرهنگ و آداب



داستان شماره ۲۳ از مردم

گروه فیلمبرداری آمده اند که می خواهیم از سفره
غذایتان فیلم بگیریم و بفرستیم برای مردم مشتاق
ایران

آقا نگاه می به آبگوشت و نان خشک سفره می
اندازد و می گوید:

-ولی ما که هر روز این غذا را نمی خوریم! گاهی
هم پلو و خورش می خوریم
فیلمبردار هنوز دستش روی دکمه ضبط نرفته که
امام ادامه می دهد:

-نمی خواهد بگیرید. مردم باید همه حقیقت را
بدانند. اینجوری فکر می کنند سفره ما همیشه
ساده است.

همراهان آقا بعدها گفتند که سفره امام اکثر روزها
همان جوری ساده بود.



چهارمین سال پیوسته از آغاز رسالتی ایران

بن جمانه
کتابخانه وارث
resisar
مقاومان

دی و بهمن ۱۳۹۷
گروه هنرهای تجسمی
بنیاد فرهنگی روایت فتح

بنیاد فرهنگ روایت فتح



داستان شماره ۲۴

بام سعادت

با خشونت از کشور تبعیدشان کرده و آمده اند
نجف و می خواهند علیه طاغوت صدای روحانیت
راه بیندازند.

نشسته اند دو زانو روبه روی امام تا برای شروع کار
نصیحت شان کند

- مراقب دو موضوع باشید؛ اول اینکه به مردم دروغ
نگویید و دوم هم اینکه فحش و ناسزا نگویید حتی
علیه شاه

می گفتند از همان موقع آموختیم که از پلکان حرام
نمی توانیم به بام سعادت برسیم.



چهارمین سال پیوسته از انتشار رساله‌های ایران

زنجانه
گفتنی‌واره
resisar
مقاومانه

دی و بهمن ۱۳۹۷
گروه هنرهای تجسمی
بنیاد فرهنگی روایت فتح

بنیاد فرهنگ روایت فتح



داستان شماره ۲۵

نه به طاغوت

صدای میله و آهن را که می شنود کنجکاو می شود
احمد می گوید: آقا جان! چیزی نیست. گفتند خطر
سقوط بچه ها به پایین ایوان هست. آمده اند برای
نصب نرده.

پیرجماران، عمامه مشکی را از روی طاقچه
برمی دارد و جوری می ایستد که چشمانش به
چشمان احمد نخورد.

- شیطان از همین جا شروع می کند؛ اول نرده و
بعد رنگ نرده و بعد هم عوض کردن خانه.
می گفت: مراقب باشید! اگر می خواهید ملت قوی
و آزاد داشته باشید باید از تشریفات کم کنید.



چهارمین جشنواره بین‌المللی آواز اسلامی ایران

بازار جهانی
گفت‌و‌گو
resisar
مقاومت

دی و بهمن ۱۳۹۷
گروه هنرهای تجسمی
بنیاد فرهنگی روایت فتح

بنیاد فرهنگ و آواز



داستان شماره ۲۶

حق جویی

دو گروه مبارز نشستند اند دور امام تا در همان اول
انقلاب برایشان از آینده بگویند

هنوز دقایقی نگذشته که این و آن به هم می‌پزند
امام که تا این لحظه سکوت کرده، ابروهایش به هم
گره می‌خورند و با لحنی که ناراحتی پیداست
می‌گویند:

- اگر برای حق جویی بحث می‌کنید من تا آخر
هستم و گوش می‌دهم
هر دو گروه که حالا ساکت شده‌اند منتظر حرف
بعدی رهبر هستند

- اولین چیزی که باید یاد بگیریم شیوه بحث
کردن است. به حرفهای هم توجه کنید شاید حقی
در کلام دیگری پیدا کنید.

می‌گفت کاش همان مشق اول را سرمشق خود
کرده بودی.



چهارمین سال پیوندی انقلاب اسلامی ایران

بنگاه
گفتگو
resisar
مقاومت

دی و بهمن ۱۳۹۷
گروه هنرهای تجسمی
بنیاد فرهنگی روایت فتح

بنیاد فرهنگ روایت فتح



داستان شمار ۲۷

صبر انقلابی

رئیس جمهور با غرور آمده بیت امام که من چند میلیون رای دارم و اینها نمی گذارند تا کار کنم. منظور از اینها بهشتی و رجایی بودند و این غرولند ها هم شده بود کار هر روزه اش.

بهشتی آمده روبه روی امام نشسته و از انقلاب و امید و شورهای جوانان می گوید و هر جا هم سخن از بنی صدر می شود تنها سکوت را چاشنی کلامش می کند.

امام می گفت: آقای بهشتی حفظ الغیب افراد را هم دارد.

غیبت نکردنهای بهشتی نشسته بود کنج دل امام که وقتی با ۷۲ یارش شهید شد در وصفش گفت: بهشتی مظلوم زیست و مظلوم مرد



چهارمین سال پیروزی انقلاب اسلامی ایران

بن جبهه
گنجینه‌واره
resisar
مقاومت

دی و بهمن ۱۳۹۷
گروه هنرهای تجسمی
بنیاد فرهنگی روایت فتح

بنیاد فرهنگ و آیین



داستان شماره ۲۸

گفتار انقلابی

شعار جوانان که تمام می شود رهبر سفارششان می کند به حفظ اخلاق.

می گوید از امام درباره چهره آشنای جهان اسلام پرسیدم که اول گفتند نمی شناسمش و بعد هم کلمه ای در مذمت آن فرد گفتند.

جوانان که از رهبرشان مرام پیر سفر کرده را می جویند می شنوند:

فردای آن روز دوباره محضر امام رسیدم و ایشان قبل از هر حرفی گفتند درباره‌ی آن شخص که سوال کردی فقط نمی شناسمش.

آقا رو به جوانان می گوید: این کلام امام یعنی تصحیح گفتار دیروزش و یعنی دقت در گفتار.

می گفت: مراقب باشید قضاوت‌های نا به جا شما را به بی اخلاقی نکشاند.



داستان شماره ۲۹ راه انقلاب

جنگ در شرایط حساسی قرار گرفته و خیلی‌ها را نگران کرده است.
خبر تحریم‌های اقتصادی غرب علیه ایران، مسئولان نگران را نشانده روبه روی امام تا چاره‌اندیشی کنند.
کلام امام چونان آبی بر آتش می‌شود: گرچه ما را محاصره اقتصادی کرده اند ولی ما خدا را داریم می‌گفت اگر تنهای تنها هم بشویم باز خدا را داریم پس نگران نیستیم.





چهارمین سال پیوندی انقلاب اسلامی ایران

بن جبهه
کشتنواره
resisar
مقاومتنا

دی و بهمن ۱۳۹۷
گروه هنرهای تجسمی
بنیاد فرهنگی روایت فتح

بنیاد فرهنگ و آفرینش



داستان شماره ۳۰ کار انقلاب

آمده خیمه فرماندهی که :
یک جوان اصفهانی و چندتای دیگر آمده‌اند شما
رو ببینند
جوان رو به فرمانده می‌کند و می‌گوید:
از اصفهان آمده‌ایم برای جنگیدن؛ گوشه‌ای از کار
را به ما بدهید.
با جدیت می‌گفت البته آن گوشه‌ای را بدهید که
از همه سخت‌تر و سنگین‌تر است.
می‌گفت برای کار انقلاب نباید منتظر بمانیم؛ باید
خودمان دست به کار شویم.



چهارمین سال پیوندی انقلاب اسلامی ایران

بن جبهه
کشتنواره
resisar
مقاومت

دی و بهمن ۱۳۹۷
گروه هنرهای تجسمی
بنیاد فرهنگی روایت فتح

بنیاد فرهنگ و آیین



داستان شماره ۳۱

راه انقلاب

عمامه را از سر بر می‌دارد و می‌گذارد گوشه سنگر
با چغیة آب وضویش را خشک می‌کند. کاغذ کاهی
را برمی‌دارد و با خودکار آبی رنگ و رو رفته‌اش
می‌نویسد:

«بسم الله الرحمن الرحيم آقایان! شما وارث خون
شهیدان از صدر اسلام تا کنون هستید کم کاری
و اهمال در وظایف‌تان خیانت به این خونهاست .
عبدالله میثمی»



داستان شماره ۳۲

حرف ولی

اوضاع جزیره بهم ریخته
آتش سنگین دشمن و آمار بالای شهدا، خستگی را
روی دوش ابراهیم و مهدی انداخته است.
بی سیم روشن می شود و از آن یک صدا می آید:
-امام به همه رزمنده ها سلام رسانده و فرمودند جزیره
مجنون باید حفظ شود.
همزمان چشمان ابراهیم و مهدی برق می زند. یکی
تیربار برمی دارد و یکی نارنجک. انگار نه انگار که یکی
فرمانده لشکر محمد رسول الله است و دیگری فرمانده
لشکر عاشورا
می گفتند فرمان امام است نباید زمین بماند....



چهارمین سال پیوندی انقلاب اسلامی ایران

بن جاهد
گنجینه وار
resisar
مقاومت

دی و بهمن ۱۳۹۷
گروه هنرهای تجسمی
بنیاد فرهنگی روایت فتح

بنیاد فرهنگ روایت فتح



داستان شماره ۳۳

راه انقلاب

زندانیان طاغوت و شکنجه و بعد از آزادی هم مبارزه
با ضد انقلاب و بعد هم که یگراست جبهه و جنگ
و دوری از خانواده
یکی با شوخی می گوید:

-حاجی خسته نشدی؟ نمی خوای ذره‌ای استراحت
کنی

اما لحن عبدالله میثمی شوخی نیست
-من حالا حالاها به انقلاب بدهکارم و باید بدهی‌ام
را صاف کنم استراحت باشه برای بعد از مرگ.



چهارمین سال پیوند فرهنگی استان اصفهان

بن جاده
کشتنوار
resisar
مقاومت

دی و بهمن ۱۳۹۷
گروه هنرهای تجسمی
بنیاد فرهنگی روایت فتح

بنیاد فرهنگ روایت فتح



داستان شماره ۳۴

راه خدا

برپا! همه بیرون
جمله حاج حسین خرازی آنقدر محکم و
کوبنده بود که همه را از سر سفره پیراند
بیرون چادر
با آن سینه خیز نیم ساعته با شکم پر ...
نفس‌ها که به شمارش افتاد گفت:
تا شما ۱۲ نفر باشید به اسم ۲۱ نفر غذا نگیرید
و بخورید؛ حالا گوشت و دنبه‌ها عرق شد و
ریخت پایین.
می‌گفت: با لقمه حرام که نمی‌شود در راه خدا
جهاد کرد.



داستان شماره ۳۵

مسئولیت انقلابی

گفته بود در شأن شما نیست مسئولیت نداشته باشید.

لاجوردی خندیده بود.

می گفت: «اگر تکلیفم باشد که آبدارچی شما بشوم، می شوم.»

می گفت در جمهوری اسلامی شأنیت به مسئولیت نیست به انجام درست تکلیف است.





داستان شماره ۳۶

نه به طاغوت

«معاون دادستان کل انقلاب اسلامی ایران در امر نظارت بر حسن اجرای احکام صادره از دادگاههای جمهوری اسلامی ایران»
بِسْمَتِ جَدِیدِی بُوَد کِه، بِه لاجوردِی پِیشنهاد داده بودند
می خندید و می گفت: طولانی ترین پست جمهوری اسلامی را به من پیشنهاد کرده اند.
با خنده تلخی گفت: «مبارزه کردیم که این بسمت های ساختگی شاهنشاهی از بین برود.»



داستان شماره ۳۷

تبلیغ انقلاب

کودک خردسال رو به بابا کرده بود که: «در مصاحبه‌ها چرا حرف‌های تکراری می زنی و از کارهای معمولی می گی؟»
می گفت: «جواب منطقی برای کودکم نداشتم، وای به حال مردم که هر روز باید سخنان تکراری ما مسئولین را گوش بدهند.»
لاجوردی کم حرف و کم مصاحبه شده بود. می گفت: «بهترین تبلیغ برای انقلاب، همان عمل و کار است.»



چهارمین سال پیوستن به انجمن اسرار ایران

انجمن اسرار
کتابخانه اسرار
resisar.ir
مقاومان

دی و بهمن ۱۳۹۷
گروه هنرهای تجسمی
بنیاد فرهنگی روایت فتح

بنیاد فرهنگ روایت فتح



داستان شماره ۳۸

راه خدا

به لاجوردی می گفت کمونیستم.
طرف کلی از کمونیسم گفت و آخر هم گفت: آقای
لاجوردی خداحافظ ما رفتیم.
دستش را گرفت و گفت:
«تو کمونیست نیستی، گفתי خداحافظ.»
طرف میخکوب شده بود.
کلی صحبت کردند تا آخر متقاعد شد.
دنبال هل دادن آدمها به سمت باطل نبود.



داستان شماره ۳۹ صداقت انقلابی

الآن بهترین موقعیته، برای کمک به پیروزی انقلاب هم هست! نیت بدی هم که نداریم. آمار شهدای ۱۵ خرداد رو بالا می‌گیرم، خیلی بالا، این ننگ به رژیم هم می‌چسبه! بهشتی بدون تعلل گفت: با دروغ می‌خواهید از اسلام دفاع کنید؟ اسلام با صداقت رشد می‌کنه نه دروغ!





داستان شماره ۴۰ بام سعادت

گفتند حالا که «مرگ بر شاه» همه گیر شده؛
شعار جدید بدیم. «شاه زنازاده است، خمینی آزاده
است».
بهشتی آشفته شده بود. گفت: رضاخان ازدواج کرده،
این شعار حرام است. از پلکان حرام که نمی شود به
بام سعادت حلال رسید.



داستان شماره ۴۱ قاضی انقلابی

به قاضی دادگاه نامه زده بود که: «شنیدم وقتی به ماموریت می‌روی، ساک خود را به همراهت می‌دهی. این نشانه تکبر است که حاضری دیگران را خفیف کنی.»
بهشتی قاضی را توبیخ کرده بود حساس بود؛
مخصوصا به رفتار قضات ..



چهلین سال پیوستگی انقلاب اسلامی ایران

بن جاهد
کشتنوار
resisar
مقاومت

دی و بهمن ۱۳۹۷
گروه هنرهای تجسمی
بنیاد فرهنگی روایت فتح

بنیاد فرهنگ و آیین



داستان شماره ۴۲

صبر انقلابی

بهش می گفتند: انحصار طلب، دیکتاتور، مرفه، پولدار. دوستانش دوستانه گفته بودند چرا جواب نمی دی؟ تا کی سکوت؟

می گفت: مگه نشنیدید که قرآن می فرماید «انّ الله يدافع عن الذين امنوا» یعنی یک وظیفه برای من که ایمان آورده یکی هم برای خدا که دفاع کردند. دعا کن وظیفه خودمو خوب انجام بدم اون کارش و خوب بلده



داستان شماره ۴۳

ایستادگی

شرایط سختی در کشور حاکم شده است؛ از جنگ تا تحریم اقتصادی.

امام امت که میدانند در برخی ذهن‌ها چه می‌گذرد آب پاکی را روی دست‌ها می‌ریزد: ما می‌خواهیم زندگی فقیرانه داشته باشیم، ولی آزاد و مستقل باشیم. ما این پیشرفت و تمدنی که دستمان پیش اجانب دراز باشد را نمی‌خواهیم. ما تمدنی را می‌خواهیم که بر پایه‌ی شرافت و انسانیت استوار باشد و بر این پایه، صلح را حفظ نماید. ابرقدرت‌ها می‌خواهند انسانیت انسان‌ها را تحت سلطه قرار دهند و ما و شما و هر مسلمانی مکلف است در مقابل آن‌ها بایستد و سازش نکند.



چهارمین سال پیوسته از انتشار رساله‌های ایران

بن جبهان
کتابخانه
resisar
مقاومت

دی و بهمن ۱۳۹۷
گروه هنرهای تجسمی
بنیاد فرهنگی روایت فتح

بنیاد فرهنگ و آیین



داستان شماره ۴۴

با مردم

وقتی که روح و جانت با ملت گره بخورد در اوج تحریم‌ها و فشارها و شاخ و شانه کشیدن‌های دشمن اتکایت می‌شود به خدا و نگاهت به مردم. به همین خاطر بود که حضرت روح الله می‌گفت: ما در مشکلات باید متوسل بشویم به ملت؛ ملتی که بحمدالله مهیا برای کمک و فداکاری بوده و هستند. با فداکاری ملت بحمدالله مراحلی را که بسیار اهمیت داشت پشت سر گذاشتیم و موانع مرتفع شد

و آن وقت رضایت مردم که همان عیال الله هستند می‌شود رضایت خدا: کاری نکنید که دل مردم را به دست بیاورید. پایگاه را پیدا کنید در بین مردم. وقتی پایگاه پیدا کردید، خدا از شما خیلی راضی است، ملت از شما راضی است.



چهارمین سال پیوسته افتخار استادی ایران

بنگاه
گنجینه‌واره
resisar
مقاومان

دی و بهمن ۱۳۹۷
گروه هنرهای تجسمی
بنیاد فرهنگی روایت فتح

بنیاد فرهنگ و آداب



داستان شماره ۴۵

فساد ستیزی

گزارشات و تحقیقات ثابت کرده که دو قاضی تخلف کرده اند. گفت: باید علنی محاکمه بشند تا همه ببینند نظام اسلامی اهل تساهل با مسئول خاطی نیست. هر دو محاکمه شدند؛ علنی.



چهارمین جشنواره ملی پژوهش‌های اسلامی ایران

بن جابجا
گنجینه‌واره
resisar
مقاومنا

دی و بهمن ۱۳۹۷
گروه هنرهای تجسمی
بنیاد فرهنگی روایت فتح

بنیاد فرهنگ و آیین



داستان شماره ۴۶

نه به طاغوت

رفته اند سفر استانی. بازدید از مدرسه ای در دستور کار قرار گرفته است.

میز و صندلی های نو توجه آقا را جلب می کند.
-پسرم این میز و صندلی ها را کی برایتان آورده اند؟

پسریچه ساده دل با خوشحالی می گوید: دیروز آوردند.

نگاه مسئولان استانی به کف زمین دوخته شده تا بلکه کمتر خجالت بکشند. اما رهبر با جدیت می گوید:

ضرورت ندارد به خاطر مسئولینی که خودشان نسبت به مشکلات واقفند، بخواهید صحنه سازی کنید.

آقا خوب میدانند که همین ظاهرسازی ها طاغوت را ذره ذره طاغوت کرد.



چهارمین سال پیوندی انقلاب اسلامی ایران

بنگاه
خبرنگاری
resisar
مقاومت

دی و بهمن ۱۳۹۷
گروه هنرهای تجسمی
بنیاد فرهنگی روایت فتح

بنیاد فرهنگ و آیین



داستان شماره ۴۷ راه انقلاب

دختر دبستانی برای امام نامه نوشته که:
-سلام بر امام بزرگوارمان! ما تصمیم گرفتیم برای
شما نامه بنویسیم و شما را نصیحت کنیم ولی اماما!
ما نمی توانیم این کار را بکنیم؛ زیرا شما بزرگید و
از همه گناهان هم به دورید....
هنوز چند روزی نگذشته که نامه ای به دبستان
ارسال می شود. درونش نوشته:
-فرزندان عزیزم! کاش مرا نصیحت می کردید که
محتاج آنم...
۱۴ خرداد دختر دبیرستانی گوشه جمعیت ایستاده
و زار زار گریه می کند...



داستان شماره ۴۸ امت امام

پیرمرد استوار قدم می زند و فکر می کند
آیت الله خامنه ای که می آید قبل از صحبت هایش
از پیرزنی می گوید که امروز دیده و برای امام پیغام
فرستاده است.

پیرمرد می ایستد و گوش ها را تیز می کند.
- پیرزن گفت امروز خبر شهادت فرزندش را به او
داده اند. گفت به امام بگویید که همه ی فرزندانم
فدای شما.

پیرمرد طاقت نمی آورد و کمر خم می کند و روی
صندلی می نشیند و آرام اشک می ریزد.
می گفت من به حال شماها غبطه می خورم.



چهارمین سال پیوستن انجمن اسلامی ایران

انجمن
کتابخوانان
resisar
مقاومت

دی و بهمن ۱۳۹۷
گروه هنرهای تجسمی
بنیاد فرهنگی روایت فتح

بنیاد فرهنگ روایت فتح



داستان شماره ۴۹ وصیت امام

ناراحتی قلبی امام بیشتر شده و خیلیها هرچند که باور ندارند اما می دانند که اتفاق بد نزدیک است. امام روی تخت بیمارستان خوابیده و زیر لب میخواهد که آقای خامنه ای را ببیند رییس جمهور که بر بالین امام حاضر می شود گوشها را تیز می کند تا بشنود آن حرف مهمی را که امام با این حال می خواهد بر زبان بیاورد: قوی باشید امام شمرده شمرده کلمات را کنار هم می چیند و ادامه می دهد: احساس ضعف نکنید و به خدا متکی باشید. (اشداء علی الکفار و رحماء بینهم) باشید. امام دست آیت الله خامنه ای را به آرامی می فشارد و می گوید: اگر با هم بودید، هیچ کسی نمی تواند به شما آسیبی برساند



داستان شماره ۵۰

تقویت انقلاب

استاد سالها از عدالت گفته و نوشته و درس داده تا رسیده به انقلاب و جشن های پیروزی. خبر داده اند که دو نفر کمیته ای خلاف کرده اند. یکی می گوید حالا مساله مهمی هم نیست بزرگش نکنیم.

استاد چهره درهم می کشد و با عتابی عجیب می گوید: حتی اگر مجازات آنان اعدام باشد باید با همین نام کمیته ای اعدام شوند.

می گفت: مبارزه با ظالم و خطاکار در هر لباسی و جایگاهی تضعیف نظام نیست که تقویت انقلاب است.

بیخود نبود که وقتی شهید شد امام برایش گفت که مطهری پاره تن من بود.



چهارمین جشنواره بین‌المللی انقلاب اسلامی ایران

بازار
خوبتر
resisar
مقاومت

دی و بهمن ۱۳۹۷
گروه هنرهای تجسمی
بنیاد فرهنگی روایت فتح

بنیاد فرهنگ و آیین



داستان شماره ۵۱

آینده انقلاب

دورش را گرفته اند. هر کدام تیپ و ظاهری متفاوت دارند. یکی خط ریش چکمه ای گذاشته و آن یکی سه تیغ کرده با شلوار پاچه گشاد. دخترها هم پا به پای پسرها سوال می پرسند؛ از آن چادری سفت و محکم بگیر تا آن مانتویی امروزی. خیلی ها رفتارش را تاب نمی آوردند و می گفتند روحانیت باید شأنش را حفظ کند اما مفتوح می گفت: بین این جوانها احساس شعف می کنم. می گفت: حرکتی که ما شروع کرده ایم آینده اش دست این جوانهاست. مثل مرادش امام خمینی آینده انقلاب را میدید که بارها گفته بود جوانان نقطه امید و پاسدار این مکتب هستند.



داستان شماره ۵۲

اخلاق

جوان توی انفرادی روی سکویی که مثلا تخت خواب است خوابیده که با صدای درب گوشه چشمی می اندازد و پیرمرد را با آن عبا و عمامه مشکی می بیند که وارد سلول می شود.

هنوز ساعتی نگذشته که دست نوازش پیرمرد را روی سرش حس می کند:

- پسر نماز صبحت قضا نشود

- من کمونیستم پیرمرد

پیرمرد نه یکبار که مدام عذرخواهی می کند از اینکه جوان را از خواب بیدار کرده.

جوان چند روزی هم سلولی پیرمرد است. می گفت اخلاق دستغیب مرا آدم کرد. آدم که نه عاشق کرد؛ عاشق.

به قول میرزا اسماعیل دولابی ادمی در کوره اخلاق نرم می شود و صیقلی می شود.



داستان شماره ۵۳

امر به معروف

می گفتند چرا مردم را امر به معروف نمی کنید؟
مگر وضع بعضی مردم را نمی بینید؟
می گفت: به عمل کار برآید، به سخندانی نیست.
طالقانی می گفت: اگر مردم با رفتار ما امر به
معروف نشوند با حرف و سخن سراغ هیچ معروفی
نمی روند



چهارمین سال پیوسته از آغاز چاپ در ایران

بنگاه
خبرنگاران
resisar
مقاومان

دی و بهمن ۱۳۹۷
گروه هنرهای تجسمی
بنیاد فرهنگی روایت فتح

بنیاد فرهنگ روایت فتح



داستان شماره ۵۴ کمینگاه ستمگران

جلسه بیدادگاه پهلوی تمام شده و حکم ها را خوانده اند؛ محمود طالقانی ۱۰ سال زندان قاضی و اعوان و انصارش بلند می شوند که بروند با صدای بلند می گوید: صبر کنید. وَالْفَجْرِ . وَلَيَالٍ عَشْرٍ . وَالشَّفَعِ وَالْوَتْرِ
إِنَّ رَبَّكَ لِبِالْمِرْصَادِ
بلندتر فریاد می زند: مطمئن باشید که رفتنی هستید....
خدا در کمینگاه ستمگران است.



چهارمین سال پیوندی افتخار اسلامی ایران

بن جبهان
کتابخانه
resisar
مقاومت

دی و بهمن ۱۳۹۷
گروه هنرهای تجسمی
بنیاد فرهنگی روایت فتح

بنیاد فرهنگ و آیین



داستان شماره ۵۵

اخلاق نبوی

اخلاق مثل باران است؛ کافر و مسلمان نمی شناسد. وقتی بارد همه را سیراب می کند و بر جان و تن همه می نشیند.

بیخود نیست که خدا به محمد(ص) اش می فرماید که اگر اخلاق خوبت نبود کسی دور و برت جمع نمی شد و بیخود نیست که علی اکبر ابوترابی لقب سید ازدگان را گرفت.

محبتش، دلسوزی اش و خیرخواهی اش مثل باران بود که ایرانی و عراقی، مسلمان و مسیحی نمی شناخت.

بیخود نبود که میشل مسیحی، رئیس هیئت صلیب سرخ جهانی در عراق، درباره شخصیتش گفت: اگر دنیا بر محور وجودی ابوترابی بچرخد، عالم گلستان میشود.



چهارمین سال پیوندی انقلاب اسلامی ایران

بن جمان
کتابخانه
resisar
مقاومت

دی و بهمن ۱۳۹۷
گروه هنرهای تجسمی
بنیاد فرهنگی روایت فتح

بنیاد فرهنگ و آیین



داستان شماره ۵۶

بچه شیعه

داخل ماشین نشسته و خودرو با سرعت در حال حرکت است. با عتاب می گوید: نگهدار! نگهدار! خودرو که می ایستد، پیاده می شود و می رود سراغ پسر بچه لبنانی که توی خاک‌ها نشسته و در حال گریه است.

مصطفی در آغوشش می گیرد و اشک‌هایش را پاک می کند. خنده که بر لبان کودک می نشیند سوار خودرو می شود و می گوید: حالا حرکت کن.

- آقای چمران بچه را می شناختید؟

- نه. ولی همین که می دونم شیعه است، کافیه. چون می دونم هزار و سیصد و چند سال است که ظلم را به دوش می کشه.

- مصطفی آرام دستمال را از جیبش در می آورد و اشک‌هایش را پاک می کند.